

در دو مقاله گذشته از این سلسله مقالات، درباره اهمیت ترجمه، مطالبی را به عرض رساندیم و نکاتی را پیرامون ترجمه عربی به فارسی و فارسی به عربی بیان کردیم. در این نوشتار نیز به نکاتی دیگر درباره ترجمه خواهیم پرداخت.

در زبان عربی فعلها به سه قسم تقسیم می‌شوند؛ ماضی، مضارع، امر. برخلاف زبان فارسی، فعلهای ماضی استمراری، ماضی نقلی، ماضی بعید، مضارع التزامی و... در قواعد زبان عربی مصطلح نیست. لذا برای ترجمه کردن فعل‌ها از زبان عربی به فارسی یا بالعکس باید به نکات زیر توجه کرد.

\* هر گاه ماضی فعلی «کان» قبل از مضارع یک فعل بیاید مجموعاً به معنی ماضی استمراری فارسی خواهد بود. مانند:

كَانَ يَكْتُبُ: می‌نوشت

كُنْتُ أَكْتُبُ: می‌نوشتم

حال به چند مثال دیگر توجه کنید:

«وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ»<sup>۱</sup>

و خاندان خود را به نماز و زکات امر می‌کرد.

«إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ»<sup>۲</sup>

اینان در کارهای خیر شتاب می‌کردند.

«وَلَنْجِزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۳</sup>

و بهتر از آنچه که عمل می‌کردند پاداششان

می‌دهیم.

\* هر گاه ماضی فعلی «کان» قبل از «قد» و

ماضی یک فعل بیاید مجموعاً معادل ماضی

بعید فارسی خواهد بود. مانند:

كَانَ قَدْ كَتَبَ: نوشته بود

كُنْتُ قَدْ كَتَبْتُ: نوشته بودم

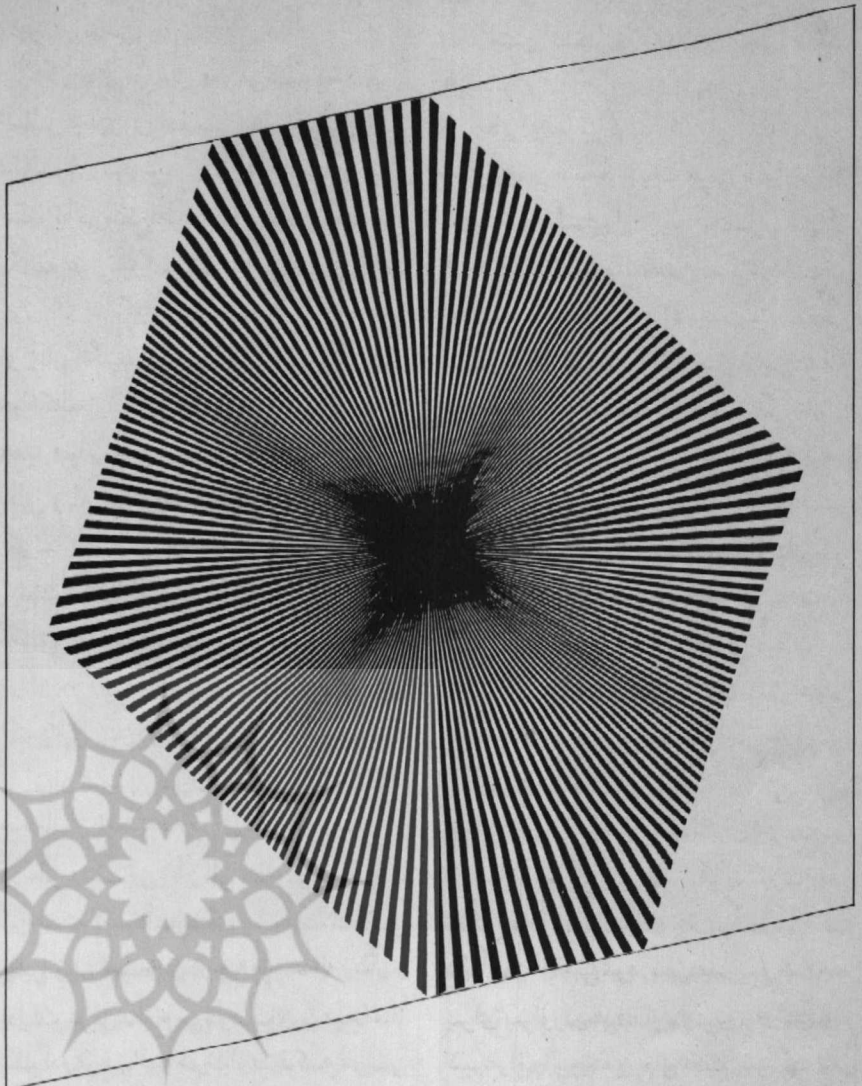
گاهی هم صیغه‌های فوق بدون «قد» نیز

بکار می‌روند.

\* هر گاه حرف مُ بر سر مضارع در آید

مجموعاً معادل ماضی ساده منفی یا ماضی نقلی

منفی در زبان فارسی خواهد بود. مانند:



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

# نکاتی چند

## درباره ترجمه

عیسی متقی‌زاده



لَمْ تَكْتُبْ: نوشتنی یا نوشته‌ای  
«قالت الاعرابُ أمتاً قلَّ لَمْ تُؤْمِنُوا ولكن قولوا أسلمنا»<sup>۲</sup>

اعراب بادیه‌نشین گفتند: ایمان آوردیم بگو: ایمان نیاوردید (نیاورده‌اید)، بگوئید که اسلام آورده‌ایم.

«هَلْ أُنسَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينَ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً»<sup>۵</sup>

هر آینه بر انسان مدتی از زمان گذشت و او چیزی درخور ذکر نبود.

\* هر گاه حرف «لما» بر سر مضارع در آید مجموعاً معادل ماضی نقلی منفی در زبان فارسی خواهد بود. مانند:

لَمَّا يَكْتُبْ: هنوز ننوشته است  
«وَلَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»<sup>۶</sup>

و هنوز ایمان در دل‌هایتان داخل نشده است.

\* هر گاه «لا» نافی بر سر مضارع در آید معادل مضارع منفی در زبان فارسی خواهد بود. مانند:

لا يَكْتُبْ: نمی‌نویسد  
«وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ»<sup>۷</sup>

به کسانی که ایمان نمی‌آورند بگو: شما به هر سان که خواهید عمل کنید ما نیز عمل می‌کنیم.

«يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا»<sup>۸</sup>

ای قوم من درباره رسالتم از شما مزدی نمی‌طلبم.

\* هر گاه «لا» نافی بر سر مضارع در آید معادل نهی در زبان فارسی است. مانند:

لا تَكْتُبْ: ننویس  
«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَتَّبِعُوا هَدْيَ الشَّرْكِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»<sup>۹</sup>

ای پسران من، به خدا شرک مپاور زیرا شرک ستمی است بزرگ.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فَاتَّه بِأَمْرٍ

### بالفحشاء والمنكر»<sup>۱۰</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید پا جای پای شیطان مگذارید و هر که پا در جای پای شیطان گذارد بداند که او به فحشاء و منکر فرمان می‌دهد.

\* هر گاه یکی از حروف «أَنْ» «لَمْ» «حَتَّى» بر سر مضارع در آید معادل مضارع التزامی در زبان فارسی خواهد بود.

مانند:  
أُرِيدُ أَنْ أَكْتُبَ: می‌خواهم که بنویسم  
أُرِيدُ لَأَكْتُبَ: می‌خواهم که بنویسم

«وَأَمَرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ»<sup>۱۱</sup>

من مأمور شده‌ام که نخستین مسلمانان باشم  
«وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ»<sup>۱۲</sup>

شاید چیزی را ناخوش بدانید و در آن خیر شما باشد.

«فَقَاتِلُوا الَّذِينَ تَبَغَّيْتُمْ حَتَّىٰ تَفِي إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ»<sup>۱۳</sup>

پس بجنگید با آن که تعدی کرده است تا به فرمان خدا باز گردد.

أَسْلِمْتُ حَتَّىٰ تَدْخُلَ الْجَنَّةَ.  
اسلام بپاورد تا وارد بهشت شوی.

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»<sup>۱۴</sup>

و قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را برای مردم نازل شده است برایشان بیان کنی.

\* هر گاه «قَدْ» بر سر ماضی بیاید معانی متعددی دارد:

الف: گاهی برای تأکید فعل ماضی است. و معادل ماضی مطلق در زبان فارسی خواهد بود. مانند:

قَدْ كَتَبَ: نوشت  
«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»<sup>۱۵</sup>

هر که در پاکی آن (نفس) کوشید رستگار شد و هر که در پلیدیش فرو پوشید نومید گردید.

و گاهی با حرف «ل» نیز همراه است. مانند:  
«وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِي اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي

### السَّبَبِ»<sup>۱۶</sup>

و شناخته‌اید آن گروه را که در آن روز شنبه از حد خود تجاوز کردند.

ب: گاهی برای نشان دادن نزدیکی فعل ماضی نسبت به زمان حال است. مانند:

«وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ ديارِنَا وَأَبْنائِنَا»<sup>۱۷</sup>

چرا در راه خدا نجنگیم در حالیکه از سرزمین‌مان بیرون رانده شده‌ایم و از فرزندانمان جدا افتاده‌ایم.

ج: گاهی برای نشان دادن ادامه عمل تا زمان حال است در این صورت آنرا معادل ماضی نقلی فارسی ترجمه می‌کنیم. مانند:

قَدْ كَتَبَ: نوشته است.

د: و گاهی به معنی ماضی بعید است. مانند:

الجندیان شهدا کُرَّةَ حَدِيدَةٍ قَدْ كَتَبَ عَلَيْهَا جِوَادُ هَذِهِ الْعِبَارَةَ: ... آن دو سرباز توپ آهنی را مشاهده کردند که جواد بر روی آن نوشته بود...

ه: و گاهی هم برای توقع و انتظار، یعنی کاری که انجام نشده بکار می‌رود. مانند:

قد قامت الصلوة.  
به زودی نماز گزارده خواهد شد.

### زیرنویسها

۱ - سوره مریم آیه ۵۵.

۲ - سوره انبیاء آیه ۹۰.

۳ - سوره عنکبوت آیه ۷.

۴ - سوره حجرات آیه ۱۴.

۵ - سوره انسان آیه ۱.

۶ - سوره حجرات آیه ۱۴.

۷ - سوره هود آیه ۱۲۱.

۸ - سوره هود آیه ۵۱.

۹ - سوره لقمان آیه ۱۳.

۱۰ - سوره نور آیه ۲۱.

۱۱ - سوره زمر آیه ۱۲.

۱۲ - سوره بقره آیه ۲۱۶.

۱۳ - سوره حجرات آیه ۹.

۱۴ - سوره نحل آیه ۴۴.

۱۵ - سوره شمس آیات ۹ و ۱۰.

۱۶ - سوره بقره آیه ۶۵.

۱۷ - سوره بقره آیه ۲۴۶.



# دَقَائِقُ مَعَ الْأَدْبَاءِ

## الرَّحْمَةُ

إِنَّ الرَّحْمَةَ كَلِمَةٌ صَغِيرَةٌ... لَكِنَّ بَيْنَ لَفْظِهَا وَمَعْنَاهَا مِنْ الْفَرْقِ مِثْلَ مَا بَيْنَ الشَّمْسِ فِي مَنْظَرِهَا وَالشَّمْسِ فِي حَقِيقَتِهَا...

إِنَّ السَّمَاءَ تَبْكِي بِدُمُوعِ الْغَمَامِ<sup>٢</sup>... وَيَخْفِقُ<sup>٣</sup> قَلْبُهَا بِلَمَعَانِ الْبَرْقِ وَتَصْرُخُ بِهَدِيرِ<sup>٤</sup> الرَّعْدِ وَإِنَّ الْأَرْضَ تَنْتِنُ<sup>٥</sup> بِحَفِيفِ<sup>٦</sup> الرِّيحِ... وَتَضِجُ بِأَمْوَاجِ الْبَحْرِ وَمَابْكَاءِ السَّمَاءِ وَلَا تَنِينُ<sup>٧</sup> الْأَرْضُ إِلَّا رَحْمَةً بِالْإِنْسَانِ...

إِنَّ الْبَدَّ الَّذِي تَصُونُ الدَّمُوعُ أَفْضَلَ مِنْ الْيَدِ الَّذِي تُرِيْقُ<sup>٨</sup> الدَّمَاءَ وَالَّتِي تَشْرَحُ الصَّدُورَ أَشْرَفُ مِنَ الَّذِي تَبْقُرُ<sup>٩</sup> الْبُطُونَ. فَالْمُحْسِنُ أَفْضَلُ مِنَ الْقَائِدِ وَأَشْرَفُ مِنَ الْمُجَاهِدِ، كَمْ بَيْنَ مَنْ يُحْيِي الْمَيِّتَ وَمَنْ يُمَيِّتُ الْحَيَّ.

لَوْ تَرَاحَمَ النَّاسُ لَمَا كَانَ بَيْنَهُمْ جَائِعٌ وَلَا مَغْبُوتٌ وَلَا مَهْضُومٌ<sup>١٠</sup>... وَلَا فُقِرَتِ<sup>١١</sup> الْجُفُونُ مِنْ الْمَدَامِيعِ، لِأَطْمَأْنَتِ الْجُنُوبِ<sup>١٢</sup> فِي الْمَضَاجِعِ<sup>١٣</sup>...

دُمُوعُ الْأَشْقِيَاءِ وَأَرْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمُكُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ.

أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِرْحَمِ الْأُرْمَلَةَ<sup>١٤</sup> الَّتِي مَاتَ عَنْهَا زَوْجُهَا وَلَمْ يَتْرَكَ لَهَا غَيْرَ صَبِيٍّ صِغَارٍ وَدُمُوعٍ غِزَارٍ...

إِرْحَمِ الزَّوْجَةَ أَمْ وَلَدَكَ، فَعِيدَةُ بَيْتِكَ وَمِرَاةُ نَفْسِكَ لِأَنَّ اللَّهَ قَدْ وَكَّلَ أَمْرَهَا إِلَيْهِ.

إِرْحَمِ وَلَدَكَ وَأَحْسِنِ الْقِيَامَ عَلَى جِسْمِهِ وَنَفْسِهِ فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلَ أَشْقِيئَتَهُ فَكُنْتَ أَظْلَمَ الظَّالِمِينَ.

إِرْحَمِ الْحَيَّوَانَ لِأَنَّهُ يُحْسِنُ كَمَا تُحْسِنُ، يَتَأَلَّمُ كَمَا تَتَأَلَّمُ وَيَبْكِي بِغَيْرِ دُمُوعٍ وَيَتَوَجَّعُ وَلَا يَكَادُ بَيْنَ<sup>١٥</sup>...

إِرْحَمِ الطَّيْرَ لِأَنَّهُ يَتَحَسَّنُ فِي أَقْصَاصِهَا وَدَعَهَا<sup>١٦</sup> تَهِيمُ فِي فِضَاءِهَا حَيْثُ تَشَاءُ... إِنَّ اللَّهَ وَهَبَهَا فِضَاءً لِأَنَّهُ لَا نَهَايَةَ لَهُ فَلَا تَغْتَصِبُهَا حَقَّهَا... أَطْلِقِ سَبِيلَهَا وَأَطْلِقِ سَمْعَكَ وَبَصْرَكَ وَرَأْيَهَا لِتَسْمَعَ تَغْرِيدَهَا<sup>١٧</sup> فَوْقَ الْأَشْجَارِ وَفِي - الْغَابَاتِ وَعَلَى شَوَاطِئِ الْأَنْهَارِ...

أَيُّهَا الرَّجُلُ السَّعِيدُ! كُنْ رَحِيمًا، أَسْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ، لِيَكُنْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ بَعِينَهَا...

أَيُّهَا السَّعْدَاءُ! أَحْسِنُوا إِلَى الْبَائِسِينَ وَالْفُقَرَاءِ وَأَمْسَحُوا

زيرنويس:

- ١ - نویسنده مشهور و معاصر مصری
- ٢ - الغمام: ابر
- ٣ - يخفق: می تپد
- ٤ - الهدير: غرش
- ٥ - تنتن: ناله می کند
- ٦ - حفيف: صدای باد
- ٧ - أنین: ناله
- ٨ - تریق: می ریزد
- ٩ - تبقر: می شکافد، می درد
- ١٠ - مهضوم: ستمیده
- ١١ - أفر: خالی شد
- ١٢ - جنوب ج جنب: پهلو
- ١٣ - المضاجع ج مضجع: بستر خواب
- ١٤ - الارملة: زن شوهر مرده
- ١٥ - لا یکاد بین: هیچ آشکار نمی شود.
- ١٦ - دَع: بگذار، رها کن
- ١٧ - تغريد: آواز